

گذشته‌ی یک توهم

جُستاری در باب اندیشه‌ی کمونیسم در قرن بیستم

فرانسوا فوره

ترجمه‌ی حمید هاشمی‌کهندانی

www.ketab.ir



کتابستان
برخط

• سرشناسه: فوره، فرانسوا، ۱۹۲۷-۱۹۹۷؛ Furet, François • عنوان و نام پدیدآور: گذشته‌ی یک توهم: جستاری در باب اندیشه‌ی کمونیسم در قرن بیستم / فرانسوا فوره؛ • ترجمه‌ی حمید هاشمی کهندانی. • مشخصات نشر: تهران: کتابستان بر خط، ۱۴۰۲. • مشخصات ظاهری: ۹۰۹ ص: ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م. • شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۹۷۰-۳-۹ • وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا • یادداشت: عنوان اصلی: ۱۹۹۰، Le passé d'une illusion : essai sur l'idée communiste au XXe siècle • عنوان دیگر: جستاری در باب اندیشه‌ی کمونیسم در قرن بیستم. • موضوع: کمونیسم - تاریخ - قرن ۲۰م. • کمونیسم - روسیه شوروی - تاریخ • شناسه‌ی افزوده: هاشمی کهندانی، حمید، ۱۳۶۳-، مترجم • رده‌بندی کنگره: ۴۰ HX • رده‌بندی دیویی: ۳۳۵/۴۰۹۰۴ • شماره کتاب‌شناسی ملی: ۹۴۹۹۹۲۷

هرگونه کپی‌برداری و استفاده از محتوای این اثر به‌هرشکلی، بدون اجازه کتبی از ناشر ممنوع و پیگرد قانونی دارد.
• تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر محفوظ است.
کتابستان برخط: ناشر تخصصی روان‌کاوی، جامعه‌شناسی، اقتصاد سیاسی



کتابستان
برخط

خواندنی‌ها کم نیست، با برخط بخوانید...

گذشته‌ی یک توهم

جستاری در باب اندیشه‌ی کمونیسم در قرن بیستم

فرانسوا فوره	چاپ دوم، ۱۴۰۲، ۳۰۰ نسخه
ترجمه‌ی حمید هاشمی کهندانی	شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۳۹۷۰-۳-۹
ویراستار و دبیر مجموعه: احسان عزیزی	قیمت: ۸۵۰،۰۰۰ تومان
مدیر هنری: اونیش امین الهی	انتشارات کتابستان برخط
طرح جلد و گرافیک: محسن زینالی	barkhatbook.com
چاپ گیلان	

تهران، خیابان مطهری، میرزای شیرازی، کوچه‌ی عرفان، پ ۹، واحد ۶

دفتر نشر: ۰۲۱۸۸۵۵۱۳۰۵



برخط
کتاب

BARKHATBOOK.COM

On social media: @Barkhatbook

مقدمه‌ی دبیر مجموعه

«دولت شوروی حق خواهد داشت ارتش خود را به خاک ایران وارد نماید تا به منظور دفاع از خود اقدامات نظامی لازمه را به عمل آورد... ارتش سرخ دوست ملت ایران بوده به موجب قرارداد سال ۱۹۲۱ موقتاً به خاک ایران وارد می‌شود.... زنده باد دوستی شوروی و ایران»^۱

بخشی از بیانه‌ی کمیسیونیست‌ها برای توجیه اشغال ایران^۲

این ویژگی گریزناپذیر و انکارناپذیر جهان مدرن است که به قول مارکس^۳ در آن «هرآنچه سخت و استوار است، دود می‌شود و به هوا می‌رود» و به زعم مارشال برمن^۳، «مدرن بودن یعنی زیستن یک زندگی سرشار از معما و تناقض». با سر برآوردن مدرنیته نوعی خواست تغییر و دگرگونی خود و جهان، و هم‌زمان نوعی ترس از سردرگمی و آشفتگی، ترس از اضمحلال زندگی، دیر یا زود آدمیان را در سراسر کره‌ی خاکی درگیر کرد. جهان مدرن با فروپاشی منظومه‌ی معانی کهن، همه چیز را به خود انسان موکول کرد و این امر شاید سرآغاز تولد دستگاه‌های فکری و معنایی جدیدی بود که آدمیان قصد داشتند با چنگ زدن بر آن‌ها از خود سلب مسئولیت

۱. موجود در آرشیو سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

2. Karl Marx

3. Marshall Berman

کنند؛ و این‌گونه جهان مدرن ادیان خود را ابداع کرد. شاید از این‌روست که قریب به دو سده پس از عصر روشنگری، قرن بیستم آبستن دو جنگ بزرگ جهانی و ایدئولوژی‌های ویران‌گرِ مختص خود شد. این کتاب بازخوانی تاریخ و مرور گذشته‌ی یکی از ادیان مدرن در قرن بیستم است که همواره مسبب جنگ‌ها، شورش‌ها و انقلاب‌های متعددی بوده است: کمونیسم.

اما نسبت ما ایرانیان با این ایده، تاریخ آن و کتابی که اکنون در دست دارید چیست؟! پاسخ به این پرسش کار چندان دشواری نیست، کافی ست تاریخ یک سده‌ی اخیر ایران را ورق بزنیم تا ببینیم کشورمان به واسطه‌ی نفوذ ایده‌ی کمونیسم و سلطه‌ی شوروی چه تاریخ پر فراز و نشیبی از سرگذرانده است. ترجمه و انتشار این کتاب برآمده از دغدغه‌ها و پرسش‌هایی درباره‌ی ایران است. در کشوری که اندیشه‌ها و ایده‌های کمونیستی بیش از یک سده میان طبقات و اقشار مختلف از روشنفکران، دانشجویان تا کارگران و معلمان وجودی مستمر و تأثیرگذار داشته است، مواجهه‌ی انتقادی و پرسش از تاریخ آن ضروری است. مرور کارنامه‌ی کمونیسم در ایران اکنون محل بحث نیست، اما تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان و جمهوری مهاباد تنها نمونه‌هایی از اقدامات شوروی برای چندپاره کردن ایران است. نباید فراموش کرد که در طول جنگ هشت ساله‌ی ایران و عراق بیش از ۶۰ درصد کمک‌های خارجی به عراق توسط کشورهای بلوک شرق به رهبری اتحاد جماهیر شوروی صورت می‌گرفت. اکنون زمان پرسش از عملکرد کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌های ایرانی در یک سده‌ی اخیر است، پرسش از ناخودآگاه تاریخی‌مان در گرایش به ایدئولوژی‌های دگمی که سرشتی توتالیتار دارند. این‌ها پرسش‌هایی‌اند که این کتاب برای پاسخ به آن‌ها ما را یاری خواهد کرد.

نقش و تأثیرگذاری جریان‌های برآمده از کمونیسم در تاریخ معاصر ایران به میزانی است که می‌توان پرسید آیا اساساً تحولات سیاسی ایران پسا مشروطه، بدون وجود ایده‌ها و اندیشه‌های مارکسیستی، کمونیستی و سوسیالیستی (از هر طیف) چگونه رقم می‌خورد؟! سرنوشت کودتای ۲۸ مرداد یا انقلاب ۵۷ بدون وجود

و فعالیت‌های احزاب، گروه‌ها و جریان‌های کمونیستی و مارکسیستی چگونه می‌بود؟! به هیچ وجه قصد پاسخ به چنین پرسش‌های دشواری را ندارم اما می‌توان به قول میلز^۱ با تخیل جامعه‌شناختی این فرض را مطرح کرد که شاید بدون وجود این ایده‌ها و جریان‌ها، (برای مثال) اسلام‌گرایی در ایران همچون گروه‌ها و جریان‌های شبه‌نظامی در کشورهای خاورمیانه بروز و ظهور می‌کرد. این کتاب پر بار که در زمان انتشار خود بین روشنفکران فرانسوی و دیگر کشورهای اروپایی واکنش‌ها و حواشی بسیاری در پی داشت، نمونه‌ای بکر از بازاندیشی در تاریخ است. این کتاب به ادبیات پژوهشی تاریخ قرن بیستم غنای ارزشمندی بخشید و می‌تواند منبع مهمی برای پژوهشگران رشته‌های مختلف علوم انسانی در جهت درک بهتر ماهیت یکی از جریان‌سازترین ایده‌های قرن بیستم به شمار آید؛ درکی که در شناسایی، ارزیابی و تحلیل بهتر رویدادها و تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر نیز ما را یاری خواهد کرد.

این اثر به دنبال درک جایگاهی است که ایده‌ی کمونیسم با وجود تجربیات غم‌انگیزی که زیر پرچم خود پنهان کرده بود، در ایران و قوه‌ی تخیل مردم داشت، ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی، سپس در سایر کشورهای اروپایی و بعد در نقاط دیگر جهان از جمله کشورهای در حال توسعه و جهان سوم، نویسنده در این کتاب با مرور تاریخ پرفرازونشیب قرن بیستم، اشاره‌ی مستقیمی به کشورهای در حال توسعه‌ی متأثر از کمونیسم و تحت نفوذ شوروی (همچون ایران آن دوران) ندارد، اما مرور تحولات این تاریخ و تحلیل‌های هوشمندانه‌ی وقایع و عملکرد شخصیت‌های رهبران کمونیسم، برای ما ایرانیان خالی از لطف نیست و شناخت ما از عملکرد کمونیست‌ها و سیاست‌های شوروی در قبال ایران را عمق می‌بخشد. فوره ویزگی‌ها و غایت کمونیسم را در دل مهم‌ترین رویدادهای قرن بیستم جستجو می‌کند. این سومین اثری است که از فرانسوا فوره^۲، عضو سابق مکتب تاریخ‌نگاری آنال^۳ به زبان

1. C. Wright Mills

2. François Furet

3. Annales school

فارسی منتشر می‌شود. دو اثری که پیش‌تر از انتشارات کتابستان برخط در همین مجموعه انتشار یافته‌اند، بیش‌تر درباره‌ی مباحث کتابی است که اکنون در دست دارید؛ «فاشیسم و کمونیسم» که شامل نامه‌نگاری‌های فوره با ارنست نولته^۱ مورخ و اندیشمند لیبرال آلمانی پیرامون موضوعات مختلف و وجوه افتراق و اشتراک این دو مکتب و دشمنی این دو با لیبرال دموکراسی است^۲، و «دروغ‌ها شورها، توهمات: تحلیل دموکراتیک در قرن بیستم» که به عنوان وصیت‌نامه‌ی سیاسی فوره شناخته می‌شود.

فرانسوا فوره مورخ برجسته و یکی از تأثیرگذارترین متفکران فرانسوی دوران پس از جنگ، برای ما ایرانیان نامی ناآشناست و خود این امر نیز قابل تأمل و پرسش‌برانگیز است.^۳ فوره در فرانسه به اندیشمند و متخصص انقلاب‌ها مشهور است و به دلیل علاقه‌ی وافرش به انقلاب فرانسه و مطالعات گسترده و چندین ساله‌اش درباره‌ی آن مکتب، انتشار چندین جلد کتاب مفصل درباره‌ی انقلاب فرانسه منجر شد، میان مورخان و معاصران فرانسوی جایگاه ویژه‌ای دارد. او که خود در جوانی عضو حزب کمونیست فرانسه بود، در اعتراض به حمله‌ی شوروی به مجارستان در ۱۹۵۶ از حزب کناره‌گیری می‌کند و در زمان نه‌تنها از کمونیسم دست می‌شوید، بلکه به یکی از سرسخت‌ترین منتقدان آن تبدیل می‌شود. فوره که در ابتدا مارکسیست و از پیروان مکتب تاریخ‌نگاری آنال بود، بعدها از آنال جدا و با ارزیابی مجدد انتقادی آراء و تفاسیر مورخان مارکسیست از انقلاب فرانسه، تفسیر تازه‌ای از این انقلاب به دست می‌دهد. روزنامه‌ی پاریزی فیگارو در گزارشی او را «انقلابی انقلاب»^۴ نامیده است. به نوشته‌ی این روزنامه تأثیر فوره بر اساتید،

1. Ernst Nolte

۲. این کتاب پیرامون پی‌نوشت فوره درباره‌ی دیدگاه‌های نولته که در فصل ۶ همین کتاب (کمونیسم و فاشیسم) مطرح کرده منتشر شده است.

۳. هر ساله صدها عنوان کتاب از متفکران و فعالین چپ‌گرایی که شاید در کشور خودشان هم شناخته شده نیستند به زبان فارسی ترجمه و منتشر می‌شود، اما تعداد کتب منتشر شده در پارادایم فکری رقیب بسیار اندک است.

4. a revolutionary of the Revolution

نویسندگان و پژوهشگران فرانسوی، امریکایی و بریتانیایی چنان است که می‌توان گفت او بنیان‌گذار رویکرد و مکتب جدیدی در تاریخ‌نگاری و مطالعات انقلاب است. او رهبر مکتب تجدیدنظرگرایی^۱ مورخانی شد که روایت مارکسیستی انقلاب فرانسه را به عنوان شکلی از مبارزه‌ی طبقاتی به چالش کشیدند؛ و انقلاب را بیش از آن که نتیجه‌ی تضادهای طبقاتی و اجتماعی ببینند، حاصل معانی و کاربرد ایده‌های برابری طلبانه و دموکراتیک در نظر می‌گرفت. اثری که در دست دارید یکی از مهم‌ترین آثار در حوزه‌ی تاریخ کمونیسم در سراسر جهان است که واجد ویژگی‌های ارزشمند و هوشمندانه‌ی پژوهشی و تحلیلی در تاریخ‌نگاری ایده‌هاست.

فوره عضو آکادمی هنر و انجمن فلسفه‌ی آمریکا، رئیس بنیاد سن سیمون، استاد تاریخ فرانسه و مدیر گروه اندیشه‌ی اجتماعی دانشگاه شیکاگو بود. او به دلیل تأثیری که در تاریخ‌نگاری داشت، برخی از معتبرترین جوایز این رشته از جمله جایزه‌ی توکویل، ۱۹۹۰، جایزه‌ی علوم اجتماعی اروپا، ۱۹۹۶؛ جایزه‌ی اندیشه‌ی سیاسی هانا آرنت، ۱۹۹۶ و دیپلم افتخار دانشگاه هاروارد را دریافت کرد. او نویسنده‌ی پرکاری بود و مطالعات او دست کم در ۱۰۰ مجله منتشر شده‌اند، که مهم‌ترین آن‌ها در همین مجموعه در دست ترجمه و انتشار است.

در پایان از دوست و همکار گرامی جناب آقای حمید هاشمی بابت قبول زحمت ترجمه‌ی کتاب و انجام آن به نحو احسن کمال تشکر را دارم. امید که ترجمه و انتشار این اثر برای فارسی‌زبانان مقدمه‌ای باشد برای پرداختن به آثار دیگر این نویسنده و الهام‌بخش پژوهش‌های تازه‌ای باشد از آنچه به واسطه‌ی ایده‌ها و اندیشه‌های کمونیستی بر ما گذشت. «گذشته‌ی یک توهم» می‌تواند چراغ راهی باشد برای جستجو و فهم بهتر گذشته‌ی سرشار از اوهام تاریخ سرزمین مان.

احسان عزیزی، دی ماه ۱۴۰۲

پیشگفتار

رژیم شوروی با هیاهوی بسیاری پا به معرکه‌ی تاریخ گذاشت، ولی دور از چشم‌ها از آن بیرون شد. پایان کار محقر این نظام که پس از مدت بسیار کوتاهی رخ داد، با سیر درخشانی که داشت تضادی حیرت‌آور ایجاد می‌کند. مرضی که جان رژیم اتحاد جماهیر شوروی را گرفت غیرقابل تشخیص نبود، ولی دو چیز فروپاشی داخلی آن را از نظرها پنهان می‌کرد. اهمیت این کشور در تراز جهانی و یکی اندیشه‌ای که این نظام، علم آن را بلند کرده بود، حضور پررنگ شوروی در مسائل جهان، گواهی بر اهمیت این نظام در تاریخ جهان بود. به همین جهت افکار عمومی به سختی می‌توانست تصور کند در نظام اجتماعی که لنین و استالین ایجاد کردند، ممکن است بحرانی چنین بنیادین رخنه کند. ربع سده پیش از پایان گرفتن این نظام، همه جا صحبت‌هایی از اصلاح این نظام بود و به اشکال مختلف تنور تجدید نظرطلبی فعال را گرم می‌کرد، اما در تمام این صحبت‌ها، این فرض اساسی را می‌پذیرفتند که سوسیالیسم اصولاً برتر از سرمایه‌داری است. حتی دشمنان سوسیالیسم تصور نمی‌کردند که رژیم شوروی روزی از بین برود و انقلاب اکتبر «محو شود»، مخصوصاً اگر این گسست، محصول اقدامات همان تک‌حزبی باشد که در این کشور در رأس قدرت است.

با این حال جهان کمونیستی دست‌آخر خود را از بین برد. اتفاقات بسیاری این نکته را به ما نشان می‌دهند. امروز در روسیه کسانی زندگی می‌کنند که به واقع شکست نخوردند، بلکه انگار از جهانی به جهانی دیگر پا گذاشتند و به نظامی دیگر

گرویدند و حامی بازار و انتخابات شدند، یا روی به ملی‌گرایی آوردند. هیچ اندیشه‌ای از تجربیات قبلی برای شان به جا نمانده است. کسانی که از کمونیسم یا بیرون گذاشتند، مصرانه نظامی که در آن زندگی می‌کردند را نفی می‌کردند، درحالی‌که بخشی از عادات و آداب آن را به ارث برده بودند. مفاهیم مبارزه‌ی طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا، مارکسیسم و لنینیسم از بین رفتند و جای خود را به همان چیزی دادند که قرار بود جایگزین آن بشوند، یعنی مفهوم مالکیت در بورژوازی، دولت لیبرال دموکراتیک، حقوق بشر و آزادی کسب و کار. آن‌چه از رژیم‌های منبعث از انقلاب اکتبر باقی ماند، دقیقاً همان چیزی بود که انقلابیون، روزی عازم نفی آن بودند.

پس از پایان کار انقلاب روسیه و ناپدید شدن امپراتوری شوروی، لوح نانوشته‌ای به جا ماند که اصلاً شبیه پایان کار انقلاب فرانسه یا سقوط امپراتوری ناپلئون نبود. مردان ترمیدور در دوران سلطه‌ی خود، برای پاسداشت برابری مدنی و جهان بورژوایی جشن می‌گرفتند. ناپلئون تا زمانی که شکست خورد و دستاوردهای قمار پررونقش را باخت، همیشه یک پادشاه محسوس می‌ماند. در توهم پیروزی غوطه می‌خورد؛ اما روزی که همه چیز را از دست داد در تمام اروپا خاطرات، اندیشه‌ها و نهادهایی از خود باقی گذاشت که حتی دشمنانش برای مبارزه با او و شکست دادنش از همان‌ها الگو می‌گرفتند. او در فرانسه حاکمیتی تأسیس کرد که تا چند سده پس از خود باقی بماند؛ ولی لنین بر عکس آن‌ها هیچ میراثی از خود بر جای نگذاشت. انقلاب اکتبر بدون تحمل شکست در میدان جنگ به حیات خود ادامه داد، اما خود به دست خود، تمام آنچه ادعا می‌کرد تحقق بخشیده است، از بین برد. امپراتوری شوروی در زمان فروپاشی، ابرقدرتی بود که هیچ تصویری از تمدن خاصی تولید نکرد و این یک ویژگی استثنایی مخصوص نظام شوروی است. امپراتوری شوروی وفاداران خود را داشت، مشتریانی به دست آورده بود و مستعمراتی در اطراف خود جمع کرده بود، زرادخانه‌ی نظامی ایجاد کرد و سیاست خارجی

۱. با اغماض یعنی انقلابیون فرانسه. ترمیدور ماه نهم تقویم انقلابی فرانسه بود که در این ماه روبسپیر و همراهانش از قدرت خلع شدند. به همین جهت منظور از مردان ترمیدور، وارثان انقلاب است که از مواضع بنیادگرایانه ابتدایی عقب نشستند. (م)

بخصوصی در ابعاد جهانی شکل داد. این نظام تمام ویژگی‌های یک قدرت جهانی را داشت و می‌توانست مورد احترام حریف باشد، مضاف بر این‌که به‌خاطر مسیح باوری، بسیار مورد تحسین هوادارانش بود. ولی چنان سریع منحل شد که هیچ‌چیز از خود به جا نگذاشت، نه اصولی، نه رمز و قانونی، نه نهادی و نه حتی تاریخی. روس‌ها پس از آلمانی‌ها دومین قوم بزرگ اروپا هستند که نتوانستند به سده‌ی بیستم معنا بدهند و به‌همین دلیل با تردید تمام به گذشته‌ی خود نگاه می‌کنند.

به‌همین دلیل به نظر من کاملاً نادرست است که بگوییم آن‌چه در امپراتوری شوروی رخ داد و باعث نابودی رژیم‌های کمونیستی شد، انقلاب بوده است. همه از این کلمه استفاده می‌کنند، چون در واژگان سیاسی ما کلمه‌ی دیگری برای اشاره به فروپاشی یک نظام اجتماعی وجود ندارد. کلمه‌ی انقلاب اساساً در سنت سیاسی غرب اشاره به نابودی یک رژیم شدید دارد؛ ولی واقعیت این است که در این پیوستار، «رژیم سابق»، خود ادعای انقلاب ۱۹۱۷ و وابسته به آن بود و به‌همین دلیل انحلال این رژیم بیشتر شبیه «ضد انقلاب» بود؛ آیا این رخداد همان بورژوازی منفور را به جهان باز نمی‌گرداند که لنین و استالین از آن متنفر بودند؟ مهم‌تر از همه این‌که این رخدادها اصلاً شبیه سرنگونی نظام قدیم یا پس از آن یک نظام جدید نبود. انقلاب و ضدانقلاب، هردو مبتنی بر عمل معطوف به اراده هستند، درحالی‌که پایان کار کمونیسم صرفاً محصول زنجیره‌ای از شرایط بود.^۱ در این موقعیت جایی برای اقدام و عمل افراد باقی نمی‌ماند. پس از ویرانی اتحاد جماهیر شوروی، نه رهبری به چشم می‌خورد که آماده‌ی تصاحب قدرت باشد، نه یک حزب واقعی، نه جامعه‌ی جدید و نه اقتصاد جدید. فقط نوعی از بشر اتمیزه و متحدالشکل برجا مانده بود، در حدی که می‌توان قبول کرد شوروی واقعاً طبقات اجتماعی را از بین برده بود. حتی طبقه‌ی دهقان نیز، دست‌کم در خاک شوروی، به دست دولت نابود شده بود. مردمی که در شوروی زندگی می‌کردند، نه می‌توانستند نومنکلاتورا^۱ را از مسند قدرت به زیر بکشند و نه تأثیر مهم دیگری بر روند رویدادها داشته باشند.

به این ترتیب کمونیسم به نوعی نیستی ختم شد. از زمان خروشچف افراد بسیاری

۱. به معنی نخبگان حاضر در هسته اصلی قدرت. (م)

آرزو داشتند و پیش‌بینی می‌کردند که با تغییر وضعیت، به نوع بهتری از کمونیسم دست پیدا کنند که ضعف‌های نظام قدیم را نداشته باشد ولی نقاط قوت آن را داشته باشد. ولی فروپاشی کمونیسم راهی برای دست‌یابی به این هدف فراهم نکرد. نوع بهتری از کمونیسم، شاید همان چیزی بود که دوبچک^۱ در بهار سال ۱۹۶۸ چند ماه محقق کرد، اما هاول^۲ در پاییز سال ۱۹۸۹ نتوانست محقق کند. گورباچف^۳ با آزاد کردن ساخاروف^۴ در مسکو نشان داد وضعیت حاکم بر شوروی تا چه میزان درگیر ابهام است، اما یلتسین^۵ پس از کودتای اوت ۱۹۹۱ دوباره همه چیز را به وضع سابق بازگرداند. به این ترتیب در آوار به جا مانده از ویرانی رژیم‌های کمونیستی، هیچ چیز به جز مفاهیم آشنای دموکراسی لیبرال باقی نماند و از آن به بعد، معنای کمونیسم حتی در نظر کسانی که طرفدار آن بودند، به طور کامل دگرگون شد. شوروی در دوران حیاتش به جای این که عالم کاوش در آینده باشد، یکی از بزرگ‌ترین واکنش‌های تاریخ اروپا علیه لیبرالیسم و دموکراسی در سده‌ی بیستم بود. پس از آن و در تراز دوم اهمیت، می‌توان فاشیسم را در تمام استعمار مختلفش واکنشی از این دست تلقی کرد.

بر این اساس باید گفت یکی از ویژگی‌های اصلی کمونیسم، پیوند جدایی‌ناپذیر با یک توهم بنیادین بود، که به نظر می‌رسید مدتها بعد این توهم را جدی گرفته است ولی پس از کمی ناگهان وادار شد انحلال آن را بپذیرد. این یک واقعیت است که کنشگران یا حامیان کمونیسم، نسبت به تاریخی که شکل دادند بی‌اطلاع بودند و

1. Dubcek

دبیر اول هیئت رئیسه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست چکسلواکی که به داشتن افکار آزادی‌خواهانه شهرت داشت و در جریان اتفاقات موسوم به بهار پراگ تلاش کرد تا دولت کمونیستی را اصلاح کند ولی با هجوم ارتش شوروی بازداشت و برکنار شد. (م)

2. Havel

3. Gorbachev

4. Sakharov

فیزیکدان هسته‌ای اهل شوروی که در زمینه‌ی آزادی‌های سیاسی فعالیت می‌کرد و به دلیل مخالفت با برنامه‌های حکومت تبعید شد. گورباچف شخصاً با تلفن آزادی وی را اعلام کرد. (م)

5. Yeltsin

۶. کودتایی که معاونان گورباچف و اعضای دفتر سیاسی او برای عزل گورباچف صورت دادند و با تمام تلاشی که گورباچف کرد، به خاطر قدرت و محبوبیت سیاسی یلتسین، زمینه‌های فروپاشی رسمی کمونیسم شوروی را فراهم کرد. (م)

به اهدافی غیر از آن چه برای خود تعیین کرده بودند دست یافتند. می دانیم در اغلب موارد این اتفاق می افتد. ولی جدای از آن، باید به این نکته نیز توجه داشت که کمونیسم آرزو داشت با جریان طبیعی پیشرفت ضروری عقل تاریخی همگام باشد و به این ترتیب استقرار «دیکتاتوری پرولتاریا» را یک پدیده‌ی قابل قبول و علمی معرفی کند. توهّم دیکتاتوری پرولتاریا، با نتایج محاسبه‌ی عقلانی هدف و وسیله در تعارض بود، و محصول باور ساده لوحانه‌ی کسانی بود که آن را به عنوان یک آرمان صحیح پذیرفته بودند، چون این باور، به زندگی انسان‌های گمشده در تاریخ معنی می بخشید و طعم خوش یقین را در مذاقشان می کاشت. این آرمان محصول خطا در قضاوت نبود که بتوان به مدد تجربه آن را مشخص و رصد کرد و به تصحیح آن همت گماشت؛ بلکه نوعی ویژگی روان شناختی مثل یک باور مذهبی بود که در عین حال به تاریخ رجوع داشت.

درست نیست که بگوییم کمونیسم، «بابه پای» تاریخ کمونیستی حرکت می کرد. در واقع توهّم یکی از شاکله‌های کمونیسم بود، که در عین حال مسیری مستقل از مسیر نظام سیاسی کمونیسم داشت، چون به توهّم در قالب پیش نیاز تجربه‌ی عملی پذیرفته شده بود، و از سوی دیگر، تابع شرایط نظام کمونیسم بود، چون در تمام مراحل تکوین این نظام، گمانه زنی در باب حقیقت یافتن یا نیافتن پیش گویی‌ها مطرح بود. اساس این توهّم، در تخیل سیاسی انسان مدرن جا داشت و در عین حال همیشه تابع رخدادهایی بود که بقای آن را مشروط می کرد. قوت غالب این توهّم، خود تاریخ بود، به این معنی که تمام اتفاقات را درون نظام عقیدتی خود می گنجاند. به همین دلیل محو کمونیسم فقط با نابودی همان چیزی ممکن شد که غذای جوهری آن بود؛ باور به نجات انسان در مسیر تاریخ، فقط با انکار ریشه‌ای تاریخ ممکن بود. در واقع دلیل وجودی کمونیسم را همان اصلاحاتی لغو کرد که ماهیت کمونیسم را بر ساخته بود.

موضوع اصلی این کتاب بررسی همین مفهوم است. هدف ما به طور دقیق نه بررسی تاریخ کمونیسم و نه قطعاً بررسی تاریخ شوروی است. هدف ما بررسی تاریخ تاریخ توهّم کمونیسم است، که شوروی سوسیالیستی مدت ها آن را برپا داشته و ابقا

می‌کرد. این توهم در طول سده و اعصار چهره‌های متعددی داشته که دامن‌گیر برخی از انواع جنبش‌های لیبرالیستی و دموکراتیک نیز بوده است. من اذعان می‌کنم که نمی‌فهمم هر فلسفه‌ای مشخصاً به چه دلیل جای فلسفه‌ی دیگری را می‌گیرد. تاریخ اندیشه‌ی مدینه‌ی فاضله برای انسان جدید خیلی پیش از کمونیسم شوروی وجود داشت و پس از نابودی شوروی نیز اشکال مختلفی از آن باقی ماند و شاید نهایتاً مفهوم منجی‌باوری «کارگری» به عنوان یک مثال از آن جدا شود. دست‌کم مورخان اندیشه‌ی کمونیسم در این سده مطمئن هستند که این تاریخ، چرخه‌ی کاملاً بسته‌ای از تخیل سیاسی مدرن بود که با انقلاب اکتبر آغاز شد و با انحلال شوروی بسته شد. جهان کمونیسم همیشه می‌خواست (و به همین دلیل باید) به چیزی غیر از آنچه واقعاً بود تبدیل شود تا بتواند به آن افتخار کند. زمانی که این رژیم نابود شد، این صورت مسأله نیز پاک شد. امروز هرآن چه به کمونیسم مربوط است، درباره‌ی تاریخ گذشته است.

اما تاریخ اندیشه‌ی کمونیسم، بسیار گسترده‌تر از تاریخ قدرت یافتن نظام کمونیستی شوروی (حتی در اوج کمونیسم جغرافیایی آن) است. پدیده‌ی کمونیسم واقعاً یک پدیده‌ی جهانی بود که بر اوضاع اندیشه‌ی سرزمین‌ها و تمدن‌هایی سایه افکند که حتی مسیحیت نیز نتوانسته بود به آن‌ها نفوذ کند. به همین دلیل دانش من برای کشف علت این همه جذابیت که نظام کمونیستی شوروی داشت کافی نیست و لذا حوزه‌ی مطالعه خود را به سرزمین اروپا محدود می‌کنم. چون کمونیسم در اروپا متولد شد، در اروپا قدرت یافت، در اروپای پس از جنگ جهانی دوم محبوب بسیاری به دست آورد و سرانجام، پس از طی یک دوره‌ی سی ساله بین زمامداری خروش‌چف و گورباچف در شوروی نابود شد. مارکس و انگلس که «مخترعین» کمونیسم بودند، هرگز تصور نمی‌کردند کمونیسم در آینده‌ی نزدیک در جایی به جز اروپا امکان نشو و نما داشته باشد؛ تا جایی که مارکسیست شهیری مانند کائوتسکی^۱ معتقد بود روسیه در اکتبر سال ۱۹۱۷ آن قدر اوضاع به هم

1. Kautsky

این فیلسوف آلمانی یکی از نزدیک‌ترین رفقا و مربیان مارکس و انگلس بود و پس از درگذشت آن‌ها یکی از مهم‌ترین نمایندگان و مدافعان نظرات آن‌ها شد. (م)

ریخته‌ای داشته که نمی‌توانسته رهبر این جریان نوگرایانه در جهان باشد. لنین نیز زمانی که به قدرت رسید، معتقد بود رستگاری فقط در همبستگی انقلابی در میان پرولتاریای قدیمی ساکن غرب اروپا و مشخصاً آلمان امکان تحقق دارد. ولی پس از وی، استالین تمام ویژگی‌های کشور روسیه را به ترتیبی که خود صلاح می‌دید در اندیشه‌ی کمونیستی بازتعریف کرد و با ظفری که در نبرد با فاشیست‌ها به دست آورده بود، در این مسیر تقویت شد. باید پذیرفت که مادر کمونیسم اروپاست و معرکه‌ی اصلی بروز تمام اتفاقات مهم آن نیز اروپا بود. اروپا گهواره‌ی کمونیسم و قلب تاریخ آن بود.

با در نظر گرفتن این مسأله، می‌توان دست به نوعی بررسی تطبیقی زد، چون اندیشه‌ی کمونیسم در دو نوع دولت سیاسی، بسته به این که در چه ساحتی بررسی شود در دو زمینه قابل مطالعه است؛ یکی در آن جا که قدرت سیاسی در دست یک حزب واحد بود و دیگر نه آن جا که در دموکراسی‌های لیبرال در افکار عمومی قدرت پیدا کرد. در این حوزه‌ی دوم اندیشه‌ی کمونیستی به دست احزاب محلی صورت می‌گیرد ولی مآلاً از آن‌ها فراتر می‌رود و اشکال کمتر ستیزه‌جویانه‌ای به خود می‌گیرد. این دو ساحت با تمام تفاوت‌هایی که دارند پیوسته باهم در ارتباط هستند. ساحت نخست رازآلود است و بسته، در حالی که ساحت دوم عمومی است و آشکار. جالب اینجاست که اندیشه‌ی کمونیستی به‌رغم تبلیغات و هیاهویی که در ساحت اول داشت، در ساحت دوم بهتر رشد کرد و ادامه‌ی حیات داد. این اندیشه در شوروی (که پس از سال ۱۹۴۵ «اردوگاه سوسیالیسم» نام گرفت) مکتب اصلی حکومت و زبان سلطه‌ی مطلق شد، ابزار قدرتی که هم بعد روحی و هم بعد دنیوی داشت ولی بشارت‌رهایی با خود داشت، چندان دوامی نیاورد و بیشتر به ایجاد حالت بندگی ختم شد. در غرب نیز احزاب اخوت، این اندیشه را برعکس در چارچوب تنگ همبستگی بین‌المللی قرار دادند؛ اما این اندیشه از آنجایی که در غرب هیچ‌وقت وسیله‌ای برای کسب قدرت حکومتی نشد، جذابیت نخستین خود را حفظ کرد و پیوسته ماهیت بخصوصی که امپراتوری شوروی در آن سوی اروپا داشت، نفی می‌کرد. شرایط سیاسی اروپا به گونه‌ای بود که اندیشه‌ی کمونیستی در

این گذار هم‌زمان بین امر آرمان‌شهری و امر تاریخی، به بهای بازنگری‌های متوالی، تا به امروز قدرت خود را در میان ما حفظ کرده است. اندیشه‌ی کمونیستی، بیش از آن‌چه در امر واقع سیاسی جلوه کند، در ذهن و دل انسان‌ها جا گرفت و زنده ماند، مخصوصاً در غرب اروپا به نسبت شرق اروپا. به این ترتیب سیر خیالی کمونیسم مرموزتر از داستان واقعی شکل‌گیری و حیات آن است. به این دلیل است که در این مقال می‌کوشیم نشیب‌ها و فرازهای آن را بررسی کنیم. شاید این کار بهترین روشی باشد که بتوانیم تلاش کنیم آگاهی تاریخی مشترکی در این زمینه برای اروپای غربی و شرقی تعریف کنیم، چون واقعیت کمونیسم و توهم کمونیسم، هر دو، مدت‌ها دو سوی اروپا را از هم جدا کردند.

دست‌آخر نگارنده باید درمورد خود نیز نکته‌ای را متذکر شود، چون هر کتاب تاریخی، تاریخ خود را نیز دارد. ارتباط نگارنده با موضوع این کتاب، مربوط به اتفاقات سرتاسری جنگ جهانی است. من برای کشف واقعی مفهوم «گذشته‌ی یک توهم» باید به سال‌های جوانی ام یعنی سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۶ برگردم که خودم کمونیست بودم. به همین جهت موضوعی که امروز سعی در درک آن دارم، از وجود من جدا نیست. من در آن سال‌ها توهمی را از درون تجربه کردم که امروز می‌خواهم مسیر آن را در سال‌هایی که در جهان گسترش یافت بررسی کنم. آیا برای نوشتن این تاریخ باید به خاطر کمونیست بودنم در گذشته پشیمان باشم؟ نه، تصور نمی‌کنم. امروز چهل سال از آن دوران گذشته است و من درمورد جهالتی که در آن دوران داشتم، بدون اغماض و نیز بدون تندی قضاوت می‌کنم. اغماض نمی‌کنم چون به نظر من بهانه‌جویی که بر اساس نیت‌ها می‌شود، چیزی از قبح جهالت و پیش‌داوری کم نمی‌کند. تندی هم نمی‌کنم، چون مشارکت در این پدیده‌ی ناگوار، به من درس‌های بسیاری آموخت. من از این ماجرا درحالی بیرون آمدم که شور انقلابی برایم به موضوع پرسشگری تبدیل شده بود و دیگر با تعصب شبه مذهبی در کنش‌های سیاسی شرکت نمی‌کردم و راه تکرار بر این خطر را به روی خودم بسته بودم. موضوع این کتاب همین مسائل است و در تدوین فصل‌ها از همین مسائل کمک گرفتم. به همین جهت امیدوارم این کتاب به روشننگری در باب این مسائل کمکی کند.

پی‌نوشت‌ها

[۱]. البته این وضعیت در هریک از جمهوری‌های اقماری شوروی با کشور دیگر فرق داشت. به عنوان مثال این حالت در لهستان کمتر از مجارستان حاکم بود. منظور نگارنده در اینجا اشاره به خود کشور شوروی است که همه چیز مآلاً به آن بستگی داشت و می‌دانیم موج فروپاشی امپراتوری شوروی از مسکو شروع و بعد به سایر نقاط تسری یافت.